

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
بحث در مورد شرط علمیت بود. بعد از آنکه اصل اطاعت به عنوان شرط در جواز ولایت امر از  
سوی شارع بحث شد و بعد از آنکه ادله عقلی و نقلی اطاعت بیان شد به بحث علمیت  
رسیدیم. در مبحث علمیت نیز گفتیم می توان به ادله عقلی استناد جست که دو دلیل  
عقلی را بیان کردیم؛ یکی مسئله افتناع یا قبح ترجیح مرجوح بر راجح و رجوع به غیر علم با  
جود علم جامع الشرایط است که عقلاً قبیح است. دوم نیز اصالة الاشتغال در موارد تردد  
یا در موارد دَوْران امر بین تخییر و تعیین بود. گفتیم در اینجا دوران امر بین تخییر و تعیین  
است و یا علم معین است یا تخییر بین علم و غیر علم و با توجه به اصالة الاشتغال  
موجود، ترجیح علم متعین خواهد بود.

به ادله نقلی رسیدیم و به دو آیه از آیات کریمه قرآن استناد داشتیم. در هر دو آیه واژه  
اهدی به کار رفته بود و گفتیم که اهدی، منطبق بر علم می شود؛ به دلیل اینکه علم از نظر  
علم به هدایت های الهی است و وقتی علم به احکام الهی - که همه آنها هدایت های الهی  
هستند - افزون تر باشد به این معناست که هدایتی که علم دارد بیش از هدایتی است که  
عالم دارد. علم، اهدی هم است.

بحث امروز در مورد روایاتی است که بر شرط علمیت دلالت دارند. ما این روایات را در گذشته  
به مناسبت شرط اصل علم و فقاقت بحث کردیم اما در این جلسه می خواهیم با یک نگاه  
دیگری به این روایات توجه می کنیم؛ با نگاه به دلالتشان بر شرط علمیت. اولین روایت را  
ظاهراً در جلسه پیش بحث کردیم که صحیحہ عبدالکریم بن عتبہ هاشمی بود. روایت  
می فرماید: «فَنَ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ فَنَ هُوَ أَعْلَمُ  
مِنْهُ، فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ».

روایت دوم، روایتی است که مرحوم شیخ به طرق متعدد روایت کرده است، به همین  
مضمون مرحوم برقی در محاسن روایت کرده است، همچنین به همین مضمون سلیم

بن قیس در کتاب معروف خود روایت کرده است و شیخ مفید در اختصاص هم همین مضمون را روایت کرده است، لذا اجمالاً می‌توان اطمینان به صدور روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشت. روایت چنین است که «مَا وَلَّيْتُ أَفْرَهًا رَجُلًا قَطُّ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَفْرَهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكَوا»؛ هیچ افعی ولایت امر خود را به غیر اعلم و به رجلی که اعلم نیست و اگذار نکرد مگر اینکه افرشان «يَذْهَبُ سَفَالًا» شد و مدام به طرف انحطاط خواهند رفت. «حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكَوا». این سفالی که در روایت آمده است - که مراد از این سفال، انحطاط و پستی است - قاعدتاً سفال از دیدگاه تشریع اوست؛ یعنی از شرع من دور خواهند شد و همچنان دور خواهند شد تا آنکه برگردند به آنچه ترک کرده‌اند. بنابراین؛ روایت دلالت التزامی دارد که نصب غیر اعلم یا تولی غیر اعلم در حال وجود اعلم، مورد رضای شارع نیست. وقتی می‌گوید در شرع من، یعنی اگر چنین کنند از شرع من دور می‌شوند و در مقیاس شرع من رو به پستی می‌روند. به این معنا که مورد رضای شارع نیست. این عدم رضای شارع هم عدم نصب او را می‌رساند؛ چون رضای شارع نیست معلوم می‌شود چنین کسی را برای ولایت امر نصب نکرده است زیرا اگر او نصب کرده بود، مورد رضای او هم بود.

همچنین دلالت بر حکم تکلیفی و حرمت هم دارد؛ زیرا وقتی می‌فرماید کسی که چنین کند یا افعی که چنین کند از شرع من دور می‌شود و در مقیاس شرع من رو به پستی می‌رود، [یعنی این کار حرام است]. این موضوع هم حکم تکلیفی را می‌رساند که حرام است و هم حکم وضعی را می‌رساند که عدم نصب است. حتی اگر عدم نصب را هم بفهماند در حکم تکلیفی کفایت می‌کند؛ به دلیل اینکه لازمه عدم نصب، عدم جواز است و قدر متیقن از «لَمْ يَزَلْ أَفْرَهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا»؛ این است که من این را نصب نکردم و منصوب از سوی من نیست و وقتی از سوی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منصوب نباشد یعنی این مقام، مقام او نیست و در نتیجه هم تصدی او غیر جایز است و هم پذیرش ولایت او توسط مردم، بر مردم غیر جایز است.

روایت سوم، خطبه‌ای است که قبلاً از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کردیم که در نهج‌البلاغه آمده است؛ حضرت در بخشی از این خطبه می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَعْلَمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ». قبلاً هم بحث کردیم که عبارت «وَأَعْلَمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» صریح در شرط علمیت است. منتها به نظر ما قدر متیقن از علمیتی که در این روایات آمده، علمیت به فقه نظام و فقه کلان است؛ به دلیل اینکه «بأمر الله فيه» آمده است. یعنی امرالله در هذا الامر؛ امر، امر حاکمیت است.

ما در مباحث فقه نظام یا فقه کلان به تفضیل بیان کرده‌ایم که فایز و حدفاصل بین فقه حکومتی - یعنی آن فقهی که از آن به عنوان فقه کلان یا فقه نظام تعبیر می‌کنیم - این است که هر جا مکلف به حکم، حاکم بما هو حاکم است یا حاکم و محکوم روی هم رفته و ترکیب حاکم و محکوم است؛ این حکم مربوط به فقه کلان است. مکلف چه کسی است؟ مکلف یک فرد نیست، بلکه یا حاکم بما هو حاکم است و حاکمی که جامعه را اداره می‌کند و او بما هو حاکم این جامعه مورد خطاب است و خطاب نسبت به شخص بما هو شخص نیست. گاهی خطاب این چنین است و گاهی هم خطاب به حاکم و محکوم با هم است؛ شما که مجموعه حاکم و محکوم هستید چنین باید کنید. این گونه احکام، احکام مربوط به فقه کلان است؛ یعنی مکلف به این حکم، شخص نیست، مکلف به این حکم فرد بما هو فرد نیست، بلکه مکلف به این حکم، جامعه است، جامعه مرکب از حاکم و محکوم، جامعه‌ای که حاکم او را اداره می‌کند و اراده‌اش، اراده محکومان هم است. این می‌شود تکلیفی که از مقوله تکلیف فقه کلان است. این فقه - فقهی که بیان کننده حکم فعل مکلف کلان است - فقه نظام و فقه حکومت نام دارد و فقهی است که ما از آن به فقه کلان تعبیر می‌کنیم؛ چون مکلف به این فقه و فاعل فعلی که تکلیف به او تعلق گرفته؛ مکلف کلان است. مانند آیه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». النَّاسُ در اینجا یعنی مجموعه حاکم و محکوم؛ پس این تکلیف قیام ناس بر قسط، یک تکلیف مربوط به فقه کلان است. یا می‌فرماید: «وَأَمَرْتُ لَأُعَدِلَ بَيْنَكُمْ».

أُفِرْتُ، چه امری است؟ امری است که به ذات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بما هو حاکم تعلق گرفته است. می‌فرماید: «أُفِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ»؛ لِأَعْدِلَ، کار حاکم است. ضمناً فرمود بَيْنَكُمْ و نفرمود لأَعْدِلَ فی نفسی، پس این فعل، فعل حاکم بما هو حاکم است. پس این امری که اینجا به او تعلق گرفته و می‌فرماید «أُفِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ»؛ امری است که متوجه ذات او بما هو حاکم است. این موضوع مربوط به فقه کلان می‌شود، مربوط به فقهی که گاهی به فقه حکومتی یا فقه حکومت از تعبیر می‌شود.

ما از آن به فقه کلان تعبیر می‌کنیم که در مقابل فقه خرد است. فقه خرد، آن فقهی است که حکم تبیین شده در آن متوجه مخاطب فرد و مخاطب شخص است. یا فعلی که متعلق حکم است؛ فعل فرد بما هو فرد است. لذا ما گفته‌ایم که مثلاً خطاب به صَلِّ، خطاب فردی است. می‌فرماید: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ قَالُوا لَمْ نَك مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَمْ نَك نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ». در اینجا نفرمود لم نك فمن یقیم الصلاة، یا مثلاً فرمود: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالَّذِينَ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينَ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَ يَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ». در اینجا نفرمود اقامه صَلَاةً زیرا فصلین اشاره به صَلَاةً فرد است. «قَالُوا لَمْ نَك مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ لَمْ نَك نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ»، اما وقتی می‌فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» به نظر ما -البته با قرائنی که داریم و اجمالاً فحص کرده‌ایم- أَقِمِ، خطاب به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بما هو حاکم است. یا وقتی می‌فرماید: «وَ أَفْرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا» در اینجا اقم نگفته است، بلکه می‌فرماید «وَ أَفْرُ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ». این وظیفه تو به عنوان صاحب خانواده، تکلیف است. فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ» یا فرمود: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» یا فرمود: «الَّذِينَ إِنْ فَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ». به عقیده ما و با توجه به قرائنی که در محل خود به آن پرداختیم، اقامه الصلَاة، کار حاکم بما هو حاکم است. کار حاکم اقامه حکم خدا فی الارض است؛ «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً

فِي الْأَرْضِ» یا اینکه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». خطاب‌های این‌طوری مربوط به آن کسی است که حاکمیت دارد و تکالیفی هم که به او متوجه می‌شود تکالیف جمعی است. در حقیقت قرآن کریم از اول تا آخر در اکثر مواقع اشاره به فقه حکومتی دارد اما ما به آن توجه نکرده‌ایم.

این موضوع را هم گفته‌ایم که طبق آیات کریمه و مخصوصاً روایاتی که متواتر است قبول افعال فردی و مقبولیت افعال مربوط به فقه خرد، در گروه فقه کلان است. آن کسانی که فقه کلان را عمل می‌کنند اگر تخلفی در فقه خردشان بود خدا از آن می‌گذرد؛ اما اگر در فقه خرد خوب عمل کنند ولی در فقه کلان معصیت کنند؛ اطاعتشان قابل قبول نیست. در روایات به این مضمون زیاد آمده است؛ «لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ، وَ قَامَ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ، لَحَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَعَنْ يَرَى أَنَّهُ كَانَ عَلَى هُدًى» که اشاره بر این دارد که خداوند فتعال اعمال او را قبول نمی‌کند. یا آن روایاتی که بیان شد اجمالاً متواتر است که فرمود: «لَأَعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً، وَ لَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَةٍ دَانَتْ لِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنْ كَانَتْ الرِّعِيَةُ فِي أَعْمَالِهَا طَالِحَةً فَسَيِّئَةً». این روایت به این معناست که فقه خرد، مشروط به فقه کلان قابل قبول است.

نماز هم با ولایت ولی امر واجب است. این نمازی که با تولی ولی خداست واجب است که اعم از نماز جماعت یا فردی است. باید نمازی باشد که با تولی ولی امر انجام بگیرد؛ مثلاً وقتی نیت و قصد قربتی می‌کنیم اگر خارج از اطاعت ولی امر باشد قصد و قربت مورد قبولی نیست. وقتی می‌گویم اُصَلِّ لِلَّهِ وَ قَرِئَةُ إِلَى اللَّهِ؛ وقتی قَرِئَةُ إِلَى اللَّهِ است که با اطاعت ولی امر باشد اگر بدون اطاعت از ولی امر باشد لیس قَرِئَةُ إِلَى اللَّهِ. اشکال شیطان همین بود؛ شیطان که عابد بود و همان‌طور که در روایات آمده است هزاران سال عبادت کرد اما مشکل او این بود که نمی‌خواست این عبادتش، عبادت با اطاعت از ولی امر الهی باشد؛ لذا تمام آن عبادتها سودی به حال او نداشت.

به هر حال در روایت؛ «و أَعْلَمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» امرالله در امر حاکمیت یعنی فقه کلان است. لذا ما به استناد همین روایت وجوب علمیت را اثبات می‌کنیم ولو اجمالاً؛ یعنی هم وجوب شرط علمیت در حاکم و ولی امر ثابت می‌شود و هم مطلب دیگری را که در آینده متعرض خواهیم شد اثبات می‌کنیم؛ آن مطلب اینکه اگر امر دایر شد بین دو فقیه که هر دو جامع‌الشرایط هستند ولی یکی در فقه خرد اعلم و دیگری در فقه کلان اعلم است؛ آن فقیه که در فقه کلان اعلم است، اولی است. این موضوع را از این روایت استفاده می‌کنیم. البته تنها این روایت نیست تا کسی بخواهد تشکیک در سند روایت کند بلکه این روایت مؤید دلیل عقلی همان دلیل قبح ترجیح مرجوح بر راجح است. با توجه به اینکه ولایت امر، عبارت است از اقامه همین فقه کلان و اولین مسئولیت فقیه ولی امر، اقامه همین فقه کلان است.

ممکن است برخی بگویند که نمی‌توان فرض کرد کسی اعلم در فقه کلان باشد اما اعلم در فقه خرد نباشد. اما این موضوع قابل تفکیک است؛ این چنین نیست که همه احکام فقه کلان بر روی پای فقه خرد باشد. ما در محل خود بحث کرده‌ایم که احکام فقه کلان را از دو شیوه و از دو طریق استنباط می‌کنیم و دو منبع برای اثبات احکام فقه کلان داریم؛ یک منبع روایات و ادله‌ای است که به‌طور مستقیم احکام فقه کلان را معین می‌کنند و یک دسته از احکام فقه کلان وجود دارد که این احکام را به دلالت التزامی از احکام فقه خرد استنباط می‌کنیم. حالا آنجا گفتیم که این دلالت التزامی یا ثبوتی است یا اثباتی. در آن دسته از احکام فقه کلانی که استنباط آن‌ها مبتنی بر احکام فقه خرد است تلازم وجود دارد اما در آن دسته از احکام فقه کلانی که استنباط آن‌ها به‌طور مستقیم از دلیل انجام می‌گیرد به این شکل نیست. اکثر احکام فقه کلان هم شکلی دلیل مستقیم دارد لذا علمیت در این دسته از احکام فقه کلان، لزوماً مستند به علمیت در فقه خرد نیست.

ممکن است فقیه در فقه خرد فقیه معمولی باشد اما در فقه کلان اعلم باشد. یکی فقیه هم در فقه خرد اعلم است و زیاد کار کرده و مثلاً پنجاه سال در مسائل احکام فقه خرد

استفتاء جواب داده و مرجع بوده است. یک کسی هم در فقه خرد خیلی کار نکرده است؛ اما در فقه کلان خیلی کار کرده است. خب در اینجا چه می‌گویید؟ یک کسی در فقه کلان سی سال کار کرده است. کسی هم در فقه خرد پنجاه سال کار کرده است و همیشه هم در معرض سؤال و جواب و استفتاء و فتوا و این‌ها بوده است. می‌شود گفت این فرد اعلم در فقه خرد است ولی تازه می‌خواهد در فقه کلان وارد استنباط شود و در این عرصه نبوده و کار نکرده است و تازه می‌خواهد به این عرصه وارد شود و جواب سؤال بدهد. خب آن فرد از این فرد اعلم در فقه کلان است. البته نه به معنای اینکه اصلاً فقیه نباشد بلکه فقیه هست اما در فقه کلان اعلم است.

بعضی از مراجع ما پنجاه سال مرجع تقلید بودند مانند مرحوم خوئی و بعضی از بزرگان سال‌های زیادی مرجع تقلید بوده‌اند. یعنی در فقه خرد فتوا داده، کار کرده و استنباط کرده‌اند و در فقه خرد اعلم شده‌اند. اما در فقه کلان در معرض نبوده‌اند و وارد استنباط در این عرصه نشده‌اند و تازه می‌خواهد وارد استنباط آن شوند. اما یک فقیه دیگر سی چهل سال در فقه کلان کار کرده و در فقه خرد هم فقیه است؛ منتها کار بیشتری در فقه کلان کرده و اعلم در فقه کلان است.

البته تا فقیه در فقه خرد نباشد اصلاً نمی‌تواند مسائل مربوط به فقه کلان را استنباط کند. زیرا بسیاری از احکام فقه کلان، متوقف بر استنباط فقه خرد است.

و صلی الله علیه و آله و سلم